

قانقاریای آمریکا ستیزی

چیزی را که انسان نمی‌شناسد و با آن، افت و خیز ممتد نداشته است، خود به خود برایش اسرار آمیز و خطرناک و چه بسا دشمن نیز جلوه می‌کند. مردم ما و حثاً بیشیه شمار روشنفکرانمان، شناخت عمیق و شایان ستایش و ارزشمندی از سرزمین آمریکا و تاریخ و تمدن آن ندارند. گسترش ایدئولوژی بسیار مخرب مارکسیسم در ایران باعث شد خصومت و کینه توزی مذهبی که در عمق وجودی بسیاری از مدعیان مارکسیسم، ریشه‌ی قطور داشت و هنوز در طیف بسیار سنتی و مغز متحجر آنها وجود دارد در کنار ارتجاع اصحاب کهنی آخوندهای با و بی‌عمامه به ساختن جهنمی بیانجامد که تا امروز، ملت ایران را تا قعر استخوان، سوزانده و نم‌دارد به خاکستر تبدیل می‌کند. بیش از دو دهه خصومت گمپلکسی و هیستریک حکام فقهانی و مقلدان بی‌مغز آنها بر ضد آمریکا هیچ معنایی ندارد؛ سوای رسواگری بلاهت و نادانی ما؛ آنهم در بر باد دادن تمام آن امکانهایی که می‌توانند اجتماع وامانده و در قعر قهقرا میخکوب شده‌ی ما را به سوی آزادیهای اجتماعی و فردی سوق دهند و مدد رسانند. سنیز کور با آمریکا؛ یعنی لت و پار کردن شریانه‌های آزادی و تلاش برای باهمزیستی و تأثیر بار آور و جهان آراینده بر جوامع دیگر که ما به دلیل نفوذ میکرب شرایع خونریز اسلام و آلت بازی شدن حکام قدرتیست و جنگ طلب و مرگخواه مردم؛ ولی خود جان عزیز و قادر جبار ماندن بر مردم، با بهایی بسیار گراف و ویرانگر تا امروز پرداخته ایم و در آینده نیز بسیار گراف و سنگین، خواهیم پرداخت. ما با خصومت‌های احمقانه‌ی خود بر ضد آمریکا و دیگر کشورهای جهان، نه تنها نتوانسته ایم از آن باتلاقی که در آن فرو افتاده ایم، میلیمتری بیرون بیاییم؛ بلکه در خاصم کردن سراسر مردم جهان بر ضد هستی و نیستی خود نیز با جهالتی ذوق زده و ساحر شده، گوسفند وار به خط ایستاده ایم. مرگ دیگری را خواستن و آرزو کردن به معنای مرگخواهی خود می‌باشد. سوزاندن پرچم دیگری به معنای سوزاندن و به آتش کشیدن خانه و کاشانه و مردم خود است. ما با خصومت‌هایی که رسواگر روان مریض و مغز آلوده و میکربی خودمان می‌باشند، هیچگاه نخواهیم توانست خردلی خوشی و بهبودی و آرامش روح و روان برای مردم ایرانزمین به ارمغان آوریم؛ چه رسد به آنکه ادعای تسخیر جهان را نیز داشته باشیم. جنگ‌های الهی، خصومت‌های کینه توزانه‌ی مومنان عقده‌ای و خبیث و جانستان و روباتر شده بر ضد « بشریت و آدمیگری و زندگی و آزادی » می‌باشند که رسوا و خنثا کردن و درهم کوبیدن آنها، تضمین آزادی و زندگی در جهان می‌باشد.

وحشت از هر چیزی به ریاکاری و دروغگویی انسانها در سخن گفتن و اندیشیدن و رفتار کردن، مختم می‌شود. انسان از هر چیزی که بترسد برای غلبه بر ترس خودش به هر مستمسک و ابزار و بهانه‌ای دست می‌آویزد تا از آسیب دیدن و آزار کشیدن در امان بماند. **مذاهب سامی (= یهودیت / مسیحیت / اسلامیت)** با ایجاد « **رعب و راهاب و انذار** » در جوامع بشری، باعث شده‌اند که کثیر بیشماری از انسانها در شیوه‌های مختلف رفتاری خود، فقط « **دروغگو و ریاکار** » شوند؛ زیرا تصویر خدایی که چنان مذهبی ترسیم می‌کنند، بسیار جزا دهنده و دیکتاتور رفتار و خشن کاراکتر و دیناسور صفت می‌باشد. کدام انسان است که بتواند حثاً تصور چنان خدایانی را تاب آورد؟ چه رسد به روبرو شدن با آنها؟. وحشت از خدایان جزا دهنده بر ضد پرنسپ زندگی می‌باشد و توصیف کردن و تدافع توجیهی از چنان خدایانی نیز فقط به گسترش و دوام « **شر** » در اجتماعات بشری شدت می‌دهد. در سرزمینی که تمام امکانهایی « **الترناتیوی** » را سر به نیست کرده‌اند و همچنان می‌کنند تا فقط سطحی یکدست با لعابی نرم نما از گرایشهای دست چین شده ایجاد کنند، بایستی با هوشیاری به گزینش یکی بر دیگری رو آورد. معمولاً تمام گرایشهای سیاسی در هر سرزمینی برآنند که فقط فروزه‌ها و ایده‌آلها و اهداف و نیتهای و کارهای ثمربخش و نیک آور و رفاه آفرین خود را به رخ مردم بکشند و مدام از آنها در رسانه‌های خودشان، تبلیغ و ترویج کنند و تا آنجایی که در امکانهایشان هست از آشکار شدن بخشهای ناخجسته و زشت و انتقادی خودشان ممانعت کنند. مسئله‌ای که نیابستی هیچگاه نادیده گرفت، اینست که مردم یک سرزمین، هیچگاه نخواهند توانست « **بهترین انسانها و حزب / سازمان / گرایش** » و امثالهم را برای حکومتگری پیدا و در حاکمیت تثبیت کنند. اساساً فلسفه‌ی انتخابات به گرداگرد این محور بنیادین می‌چرخد که چگونه می‌توان از به قدرت رسیدن « **بدترینها** » جلوگیری کرد؛ نه اینکه چگونه می‌توان « **بهترینها** » را گلچین کرد و به حکومت رساند. ملتی که دهه‌ها و قرن‌ها و هزاره‌ها در گوشه‌ی تاریخ دگرگشته‌های کشوری و جهانی لم می‌دهد تا شاهزاده‌ی اسب سوار ایده‌آلستی خودش را پیدا کند، آن ملت از به قدرت رسیدن « **بدترینها** » با کفاره پردازی « **آینده‌ی نسلهای متعدد** » به محکومیتی تاریخی در دوری باطل، گرفتار خواهد شد. انسانهای سرزمینی که هنوز نمی‌توانند در نفی و کنترل و سلب قدرت از « **بدترینهای اجتماع خود** » به همبسته‌گی و همدلی برسند، آن انسانها، قربانی حماقت‌های مکرر خود خواهند ماند. چرا ما ملت در پذیرش « **حاکمیت بدترینها** »، آرزوی « **بهترین رفتارها و پادشاه** » را از حاکمین داریم؟ آیا ملتی که شعور وایسرانی و سلب اقتدار از « **بدترینها** » را ندارد، می‌تواند متوقع باشد که « **درنده‌خویی قدرتیستان حاکم** » در رویارویی با انتظارات و خواستها و نیازها و آرزوهای مردم، بسان پر قو و لطافت برگ کل باشد؟ ما در کدام چاله‌های بلاهت در غلتیده ایم که شعور تمیز و تشخیص دادن « **خیر و شر** » را بیش از دو دهه است هنوز نداریم؟.

انسان اندیشنده و ژرفنگر و فرهیخته، وقتی در باره‌ی « **پیام مذاهب** » می‌اندیشد و بر آن می‌شود که با جان و دل به محتویات « **ارمغانی** » آنها گوش سپارد، انتظار دارد که چیزی انسانی و ارزشمند و زیبا پسند و لطیف و شایان ستایش برای « **بهر روزی و بهمنشی و بهزیستی و به اندیشی و به کرداری و به گفتاری** » انسانها در لابلای مبانی اعتقاداتی آنها، کشف کند. ولی وقتی شاهد جنایتها و کشتارها و خبانتها و شکنجه‌ها و خونریزیها و ویرانگریها و جانستائنها و تخریبها و هزاران تبهکاریها و کثافتکاریها و ریاکاریها و تظاهر کردنها و سالوسبها و حيله‌ها و دسیسه‌ها به نام « **مذهب و خدا و امثالهم** » می‌شود، آنگاه است که نه تنها سکوت را خیانتی به انسانها می‌داند؛ بلکه بایستی دیر یا زود برای رسیدن نوبت « **قتل خود** » نیز، لحظه شماری کند. مذهبی که برای « **باهمستان انسانها** »، هرگز مسئول و نگران نیست و تمام ساختمان عقیدتی اش در راستای قلع و قمع انانی می‌باشد که حاضر نیستند در برابر اقتدار و تسلط « **انمه‌ی جبار آن مذاهب** »، تسلیم شوند، مذهبیست که در متلاشی کردن تمام تار و پود

آن، هرگز نیاستی تعلل و ثانیه ای تاخیر کرد. مذهبی که خونریزی را تقدیس کند و قاتل را بستاید و برای جنایتهای دهشتناکش، وعده های طلایی بدهد، چنان مذهبی را بایستی دقیقه به دقیقه، زیر ضرباهنگ « **سنجشگریهای کاملاً رادیکال و ریشه بر انداز** » گذاشت؛ زیرا مومنان و موکلان و شمشیر کشان چنان مذهبی بسان غده های سرطانی هستند که به « **گستره ی جان و زندگی** » هجوم آورده اند. مذاهب سامی را زمانی می توان شکیبید و به رسمیت شناخت که تمام معتقدین و مومنان و پیروان آنها – مهم نیست که چقدر به مبانی آن مذاهب، معتقد باشند – هرگز در راستای تحمیل و تلقین و زورچیبانی و استقرار قهارانه ی مذهب خود بر وجدان و زندگی دیگر انسانها نکوشند و نه تنها از هر گونه خونریزی و جانستایی پرهیز کنند؛ بلکه در راستای نگاهبانی از جان و زندگی نیز گام بردارند و تلاش کنند. مذهبی که برای « **زیبا آرای باهمستان انسانها** » نباشد، مذهبست ضد زندگی و فرهنگ بشری و بایستی آن را مضمحل و منسوخ و متلاشی کرد.

در سرزمینی که مردمش نتوانند به ابتکارها و فروزه ها و تواناییها و استعدادها و دانشها و شایسته گیهای شخصیتتهای منحصر به فرد اجتماعش « **آفرین** » بگویند و روشهای میهن دوستی و جهان آرای و زندگی پروری آنها را بستایند و ارجحیت بسیار بدهند، آن ملت در سیر دگرگشتیهای اجتماعی و جهانی اش، هیچگاه نخواهد توانست « **انسانهای کشور داری** » را پرورش و آموزش دهد که « **لایق** » فرمانروایی بر سرنوشت ملت باشند. جامعه ی ما در بسیاری از عرصه های فرهنگی توانسته است تا امروز، نامداران بزرگی را به تاریخ و فرهنگ جهانی ملحق و هدیه کند؛ ولی در عرصه ی « **کشور داری و دیپلماسی و پولیتیک** » از چند استثنای درخشان و دولت مستعجل بودن که بگذریم، هنوز که هنوز است، نتوانسته کوچکترین گامی بردارد. علتش نیز آنست که هیچگاه به « **آیین کشور داری** » ارزش و اهمیتی نمی دهیم و به خود قبولانده ایم که « **فقط بی پدر و مادرها** » هستند که تشنه ی پولیتیک می باشند. خود فریبی به دنبال خودفریبی شده است ارنیبه ی هزاره ای ما و حتا اگر انسانهایی رامندش و استثناهایی درخشانده و شایان ستایش در سرزمین ما، آنهم در عرصه ی کشور داری بروز کنند، بلافاصله در قلع و قمع و ترور و گشتن و نابود کردن آنها، همتی فولادین و شبانه روزی و بی دریغ و افسوس می کنیم! اینست عصاره ی فهم و شعور و دانشها و تجربیات ما در گستره ی کشور داری. تقلایی جنونوار برای حاکم کردن قصابان جان و زندگی و حمایتهای بلاهت آمیز از جنایتها و تبهاریها و خون آشامیها و کشتارها و جنگخواهیهای کانیالیستها شده است محصول و چکیده ی مغز « **مدرنیته خواهی کذابی چیز نویسان اجتماع ما** » تا بی شرمانه در هر کوی و برزنی از چیزهایی سخن بگویند و بنویسند که هرگز آنها را با مغز خود، نیندیشده اند و مایه دار و دلبر برای اندیشیدن در باره ی چنان چیزهایی نیز نیستند. « **چیز نویسان حوزه نشین دانشگاه نمای ما** » هنوز به خود تلقین می کنند که نشخوار کردن همان تولید کردن می باشد! و با چنین تحمیل و خودفریبیست که پایه های کانیالیستهای معمم را استوار نیز نگه می دارند. ما ایرانیان تا نیاموزیم و نکوشیم که برای انسانهای « **لایق و مسنول و میهن دوست** » خود از جان و دل، مایه بگذاریم و به ستودن فروزه های میهن دوستی و زندگی پروری آنها رو آوریم، هیچگاه نیز نخواهیم توانست در برابر طیف کانیالیستهای فقهاتی – الهی، باریگادی از شخصیتها و کشور داران و مسنولان و میهن دوستان اندیشنده و غمخوار ملت برافرازیم.

در این راستا تاکید می کنم هر چیزی که بویی و نشانه ای از خشونت در آن به چشم بخورد، هرگز « **پدیده ای فرهنگی** » نیست؛ بلکه عارضه ای است که از « **ناهنجاریهای آموزشی و پرورشی** » نشات می گیرد. اجتماعی که مردمش در کل نمی کوشند در باره ی « **فلسفه ی آموختن و آموزاندن و پروراندن** » بیندیشند، جامعه ای است که زمینه های بسیار مستعد « **خشونتگرایی** » را در مناسبات اجتماعی آماده می کند. بذر هیچ سیستم خشونت گستر را نمی توان یک شبه کاشت و یک شبه نیز آن را درو کرد. اجتماع ایرانزمین به رفتارهای خشن و گفتارهای زهر آلود و مسموم کننده و کشمکشهای خونین و نکبت بار آغشته است؛ زیرا « **تار و پود فرهنگ ما** » در طول فراز و نشیبهای تاریخ اجتماعی، بسیار بسیار، آسیب دیده و خدشه دار شده و در برهه ای از زمان (سال ۱۳۵۷)، مجموع صدماتش به شکل خشونت چرکین، سر باز کرده و در سراسر اجتماع، پخش شده است. ما تا نکوشیم و نخواهیم و نتوانیم که به « **کرامت و شرافت و فردیت و شخصیت و فروزه های انسانی** » یکدیگر ارزش و اهمیتی بدهیم، از تجربه ی تلخ و روزمره ی « **خشونت در تمام عرصه های میهنی** »، آزاد نیز نخواهیم شد. خشونت از پیامدهای « **گله سان شدن و خوگرهای امت صفتی** » می باشد. از این رو، « **آزادی** »، ایده ایست که با « **متغیر شدن** » انسانها بر دامنه های آن افزوده می شود. هر چقدر ما از آزادیهای فردی و اجتماعی بگریزیم یا درصدد سرکوب و پایمال کردن آنها باشیم، به همان میزان بر محصور و محدود کردن آزادی و امکانات « **تغییر یابی** » در خودمان و دیگران سهمیم خواهیم شد. در جوامعی می توان سیستمهای توتالیتر و مستبد با انسانهای یکدست و همگونه ساخت که تمام امکانات آزادی را از آن اجتماع، حذف و نابود کنند. تغییر به گسترش آزادی مدد می رساند و ثبات باعث می شود که دوام استبداد، تضمین شود. مردم ما از هر تغییری می ترسند؛ زیرا امکانات آزادی را نمی شناسند و در صدد فهم و شناخت آنها نیز بر نمی آیند. آزادی، میدان امکان آفرینی می باشد برای تغییر دادن آزاد و توأم با مسئولیت به تمام آن چیزهایی که غل و زنجیر به زندگی آدمی زده اند. ما « **ثبات فلاکتها و مصایب و فجایع اجتماع خود** » را از وحشت متغیر شدن خودمان داریم؛ زیرا آزادی؛ یعنی مسنول شدن. کیست که بخواهد بار خودش را خودش به دوش بگیرد؟

با لعن و نفرین و گشتن و ساقط کردن « **مقتدر** » و منفور و ملعون و کثیف کردن « **قدرت** » نمی توان هرگز مسئله ای به نام « **قدرت و قدرتگرایی و قدرخواهی** » را از سوانق و اذهان مردم زدود و به دور افکند. قدرت به مانند بسیاری دیگر از سوانق آدمی در کاربست پراکتیکی و اجرایی اش می باشد که می تواند نقش ویرانگر یا سازنده ای را ایفا کند. تا زمانی که « **قدرت** »، به زبانی کاملاً صریح و گویا در « **قانون اساسی کشور** » کرامند و قدرتمند، مسنول کاربست آن نشود و همچنین مابین مردم یک سرزمین، تقسیم و به حداقل نفوذ، کاهش نیابد، خود به خود از دندانه های تیز و ویرانگر آن نیز کاسته خواهد شد. ذات قدرت به افزونگرایی متمایل است و انسانی که از « **پاد قدرت** »، انباشته می شود در به کرسی نشاندن اراده ی خود، احساس قدرتمنداری می کند. با گشتن و شکنجه نمی توان هیچگاه، سائقه ی قدرخواهی انسانها را خنثا کرد. تنها امکانی که انسانها می توانند به کنترل « **قدرت و قدرتمدار** » موفق شوند، همان سهمیم شدن در قدرت می باشد. ما ملت بایستی همه بدون استثناء در بازپسگیری « **قدرت** »

به تاراج رفته و تقسیم آن» به پیکارهای خود بر ضد حاکمان زندگی ستیز، سمت و سوی بار آور بدھیم. آنکه تمام قدرت را در تمرکز و مالکیت خود می گیرد، فقط با خونریزی و جانستانی می تواند به دوام قدرت خود، استمرار بدهد. تمام فقها و مراجع تقلید و آخوندها و ملایان از جلدان آن خدایی هستند که در غارتگری قدرت به «**قهار و جبار و منذر و آمر و حاکم**» تبدیل شده اند. هیچ قدرت مطلق بدون خونریزیهای شبانه روزی نمی تواند دوام آورد. به همین دلیل است که موکلان ولایت قاهتی، ایرانزمین را «**مسلخگاه افزایش قدرخواهی**» خود کرده اند و ملت را گوسفندان قربانی آن.

آستانه ی صبوری و تحمل ما ایرانیها شاید به قدمت تاریخ سرزمینمان باشد. بسیار طولانی با هزاران پیچ و تاب معمایی. ما نیاموخته ایم و تلاش نیز نمی کنیم که شیوه های باهماندیشی و همآزمایی ایده ها و آرزوهای زمینی را در واقعیهایی با یکدیگر تجربه کنیم که در آنها می زیم و مقهور لبه های زمخت و آزارنده ی چنان واقعیهایی نیز هستیم. تلاشهای ما وقتی به سقف قطور سرخورده گیها می رسد به جای آنکه به «**گستره ی چربی و علت یابی**» بازگشت کنیم و از نو با نیرویی پر توانتر به «**آزماینده گی**» بکوشیم، همواره برعکس می باشد و به «**گوشه ی اعتکاف خزیدن و ورطه ی خوره ای ناامیدی**» در می غلتیم. ما زخم خنجر «**درد**» را تا مغز استخوان و روحمان می چشیم و حس می کنیم؛ ولی از فریاد کشیدن و درمان درد ناتوانیم. ما تصور می کنیم که با بی اعتنایی به مسائل و معضلات پیرامونمان می توانیم بر چهره های زجر آور و خشن و بسیار زشت و منحوس آنها نیز چیره شویم. در حالیکه گریز از مسائل به معنای حلّ و فصل کردن مسائل نیست؛ بلکه میدان دادن به تلنبار شدن آنها می باشد. مشکلاتی را که ما نتوانیم با همدیگر به رفع آنها همت کنیم، خواهی خواهی بر ما آوار خواهند شد. جامعه ای که در آوار مسائل خودش، زندانی شود، جامعه ایست که هزاران نیروی بین المللی نیز خواهند توانست برای آبادانی آن، گامهایی اساسی بردارند. خانه ای را که من با دستان خودم ویران می کنم، هیچ بیگانه ای به آبادانی اش مشتاق نخواهد بود. ما ایرانزمین را در «**جنون انقلاب ۱۳۵۷**» ویران کردیم؛ ولی امروزه روز در «**همبسته گی**» با یکدیگر است که می توانیم آن را، دوباره آباد کنیم و از «**شر**» مستبدین غارتگر و حاکم بر آن، در امان نگه داریم. ولی وقتی ما «**زخم دردهای فردی و اجتماعی**» را هنوز نمی فهمیم، چگونه می توان همگرا و همبسته شد؟ چگونه؟

آفرینش «**معیار نو برای ارزشیابی نیک و بد / خیر و شر**» به این منوط است که هر کدام از ما بکوشد خودش را «**فراسوی اخلاقیات حاکم بر اجتماع**» بگذارد. کسی که آرزو می کند فراسوی دیواره ی ضخیم اخلاقیات برود، بایستی از عقاید بدیهی خود و ایمان محض داشتن به آنها بگسلد و به گستره ی «**جوینده گی و پرسشگری و هماندیشی و همآزمایی و همدردی**» با مسئولیت و گشوده فکری گام بگذارد. خصومت خشک و خالی با کفر به معنای «**حقیقت**» داشتن «**مذاهب نبی الهی**» نیست؛ زیرا ضدیت با دگراندیشی همانا حقیقت پنداری عقیده ی خود می باشد و بس. آنانی که عقیده ی خود را لعاب «**الهی و آسمانی و مقدس و معیار ازلی - ابدی و تنها صراط زیستن**» می دانند، همه بدون استثناء، عقیده مند هستند و در چنگال آهنین عقاید زمخت خود، برده و عبید مانده اند و پیامد زجر کشیدنهای اسارت بار خود را با خصومتی سر سخنانه بر ضد «**دگر اندیشان و دگر زیستراها**» تسکین می دهند. انسانی که به خصومت نکبت بار با نگرشها و تجربیات و ایده ها و افکار دیگران مشغول است، هیچگاه نخواهد توانست به کشف حقیقتی دست یابد؛ زیرا حقیقت در «**زاویه ی تلاقی و تقاطع و درهم آمیزی**» نگرشها و دگراندیشیها و عقاید جور واجور است که پدیدار می شود؛ نه در تملک عقیده و حالت تدافعی گرفتن در برابر دیگران. در عقیده داشتن، هیچکس آزاد و اندیشنده و گشوده فکر نیست؛ زیرا عقیده است که مالک و حاکم بر انسان می باشد؛ نه بر عکس. عقیده را نبایستی «**مالک شد**»؛ بلکه بایستی در کوره ی «**دگر اندیشی**» به محک زد تا چند - و - چون آن به دست آید.

در این راستا، «**معیار**» را نمی توان از عقیده ی محض داشتن، استنتاج کرد. کسانی که «**معیار نیک و بد / خیر و شر**» را از مبانی اعتقاداتی مذهب / ایدئولوژی / نظریه / مسلک / تئوری آکادمیکی خود استنتاج و عبارت بندی و ابزار قلع و قمع افکار و ایده های دگراندیشان می کنند، انسانهایی هستند که در برپا کردن فصابخانه های عقیدتی، یکه تاز توحش می باشند. نمونه های اینگونه متوحشان در طول تاریخ بشر، بسیار زیاد بوده است و ملموسترین و عینی ترین آنها را سالهاست که در سرزمین خودمان، شاهد و قربانی رفتارهایشان هستیم که همان «**ولایت خونریز قاهتی**» می باشد. برای زایش «**معیار نیک و بد / خیر و شر**» بایستی تجربیات و نظرات فکری هر «**دگر اندیشی**» را به نام «**ابعاد موزانیک حقیقت**» دریافت و فهمید تا بتوان به جای خصومت و ضدیت کور با «**دگر اندیشی**» به همترازی و هم ارزش بودن تجربیات بی واسطه ی دیگری با تجربیات بی واسطه ی خود ما، افقی پهناورتر و روشنگرانه تر بدهیم. تا زمانی که انسانها، «**نیک و بد / خیر و شر**» را در کفه ی قیروطی ضدیت با یکی و وابسته گی مطلق به یکی دیگر قرار می دهند، ما به اجتماعی که بویی از «**باهمستان مداراگونه**» داشته باشد، نخواهیم رسید؛ سوای گشتارگاهی که هر روزش، شاهد قتل عام عده ای به دست عده ای دیگر می باشد. وقتی ما فراسوی مرزهای عقیدتی خود می رویم از وابسته گیهای «**حُب و بغض گونه ای**» آزاد می شویم و می توانیم هر چیزی را بدون حس تنفر یا عشق مفرط، ارزیابی کنیم. انسانی که بتواند فراسوی مرزهای عقیدتی خود برود، انسانیهست که در دگر اندیشی هموعان خود، امتداد «**حقیقت**» را می بیند؛ نه بطلان عقاید خودش را. معیار آفرینی برای «**نیک و بد / خیر و شر در هر اجتماعی**» به همآیش و همآمانیها و گفت - و - شنودهای انگیزنده به فکر بازبسته می باشد؛ نه شمشیر کشیهای تدافعی و حق به جانبی و توجیهی و رتوش و ماستمالی کن ابعاد خشن و زمخت عقیده ی خود برای به کرسی نشاندن ابدی - ازلی اراده ی توتالیتر خواه همعقیده گان کوتوله مغز و بی پرسنسی امت جاهل. ///